

## شعر سینمایی

م. آزاد

تصویری در شعر ((دیدار شب)) هست که خواننده را به یاد صحنه‌ای از فیلم ادیسه "فضایی": ۲۰۰۱ استلی کویریک می‌اندازد، سکانسی که انسان به حالت جنینی باز می‌گردد؛

گویی که کودکی

در اولین نیسم خود پیر گشته است

و قلب - این کیهه<sup>\*</sup> مخدوش

که در خطوط اصلی آن دست برده‌اند -

به اعتبار سنگی خود دیگر

احساس اعتماد نخواهد گرد.

شعر ((دیدار شب)) جنبه<sup>\*</sup> بصری چشم‌گیری دارد.

شكل ارایه تصویرها طوری است که نشان می‌دهد که شاعر با دید سینمایی به موضوع نگاه کرده است.

درون مایه<sup>\*</sup> این شعر مسخ شدن چهره است - همان ((انحطاط)) که تم اصلی شعر فریغ است.\*

چهره<sup>\*</sup> شگفت، که از آن سوی دریچه سخن می‌گوید، در همین ((کادر)) دیده می‌شود:

خطوط این چهره - انگار که در آیتهای محدب (یا لنز دوربین) - از هم باز و گسته، و در ((تراکم

تاریکی)) محو می‌شود:

و چهره<sup>\*</sup> شگفت

با آن خطوط نازک، دپاله‌دار سست

که یاد، طرح جاری شان را

لحظه‌به لحظه محو و دگرگون می‌کرد

و گیسان نرم و درازش

که جنیش نهانی شب می‌ربودشان

و بر تمام پنهان شب می‌گشودشان

همچون گیاه‌های ته دریا

در آن سوی دریچه روان بود

و داد زد:

((باور کنید

من زنده نیشم))

من از ورای او تراکم تاریکی را  
و میوه‌های نفرهای کاج راهنمای  
می‌دیدم، آه، ولی او ...

چهره شگفت، در آن سوی دریچه، لحظه به لحظه محظوظ آشکار می‌شود.

او بر تمام این همه می‌لغزید  
و قلب بی‌نهایت او اوج می‌گرفت  
گویی که حس سبز درختان بود  
و چشم‌هایش تا ابدیت ادامه داشت

در متن تصویرهای شعری تک گویی (مونولوگ) چهره شگفت ادامه دارد. صدایی سرد، از آن سوی  
دریچه:

- حق با شماست

من هیچ گاه پس از مرگم  
جرئت نکردم که در آینه بنگرم.  
آن قدر مردم

که هیچ چیز مرگ مرادیگر  
ثابت نمی‌کند.

و این همه در شهری سرد می‌گذرد، به فضای بصری شعر دقت کنید. این شعر یادآور لحن شعر نی، اس،  
الیوت - بهویژه ((مردان پوک)) او - هم هست:

- من در سراسر طول مسیر خود  
جز با گروهی از مجسمه‌های پریده، رنگ  
و چند رنگ  
که بوبی خاکری به و تونتون می‌دادند  
و کشیان خسته خواب آلود  
با هیچ چیز رویه رو نشدم  
اقوس  
من مردم

و شب، هنوز هم

گویی ادامه "همان شب بین هوده است.

و باز، برگشتن به ((چهره "شگفت")), که از آن سوی دربچه، فقط پنهان وسیع دو چشم را رامی بینیم:  
خاموش شد

و پنهان وسیع دو چشم را

احساس گرید تلغخ و کدر گرد.

شعر ((دیدار شب)) از این لحظه بعده، یان نامه "شاعر است در احتطاط، هر چند به پرسش، که به خشوت  
ییان می انجامد:

((و دختران عاشق / با سوزن بردری دوزی / چشمان زود باور خود را در بده‌اند؟))

هر چند این تکه بیش از حد احساساتی - و هاریتی - جلوه من کند، اما زمینه ساز این تصویرهای ذهنی -  
عینی در خشان می شود:

((اکنون طینین جین کلاغان / در عمق خوابهای سحرگاهی / احساس می شود. آینه‌ها به هوش می آیند/  
و شکل منفرد و تنها / خود را به او لین کشاله "بیداری / و به هجوم مخفی کابوس‌های شوم / تسلیم  
می کنند...))

شاید بتوان در شعرهای دیگر فروغ فرخزاد دید خاص سینمایی اور رانشان داد، اما تختین بخش شعر  
((دیدار شب)) حاوی تصویرهایی است که با دیدی بصری ساخته و پرداخته شده تا گویای موضوعی ذهنی  
باشد (مسخ شخصیت و احتطاط اجتماعی)، از همین جهت است که می توان بندهای تختین ((دیدار شب))  
را به عناصر بعدی تأثیریل و تفسیر کرد: و گرنه معنای این تصویرها - که استعاره‌های بصری‌اند، و نه سمبول  
یا نماد - دشوار می شود.

تصویرهای نهایی این شعر: ((آینه‌ها به هوش می آیند، / و شکل‌های منفرد و تنها / خود را به او لین  
کشاله "بیداری / و به هجوم مخفی کابوس‌های شوم / تسلیم می کنند...)) هر چند تصویرهای مجرد و  
ترکیبیں اند، اما برآیند تصویری کل شعرهم هستند: و تجسم آن‌ها - بیرای درک معنای قسمت پایانی شعر -  
چندان دشوار نیست. تصویری که شاعر از بیداری به دست می دهد. بیداری در زندگی کابوس‌وار هر روزه -  
گویای آن است که همه مسخ شده‌اند و همه چیز وارونه است.

۱۳۷۶ آذر ۱۵

فروغ فرخزاد و سینما - تألیف خلام حیدری، نشر علم، سال ۱۳۷۷، صفحه ۲۴۵ تا ۲۴۹.